

موخره: محتوای واقعی اختلافات

مشاجرات اخیر در حزب کمونیست بر سر این نبوده است که عبدالله مهتدی توده‌ها را دوست دارد و منصور حکمت ندارد، ایشان از انقلاب مردم خوشحال میشود و من ناراحت، ایشان میخواهد اپوزیسیون کرد به ما حمله نکند و من میخواهم علیه آنها "وارد عمل" بشوم و یا کلا ایشان آدم خوبی است و من آدم بدی هستم. این سناریو بیش از حد مسخره و بچه‌گانه است. من مطمئنم رفیق مهتدی حاضر نخواهد شد تبیین مشابهی، با همین متدولوژی، از تحولات و اختلافات درون بیربط‌ترین احزاب سیاسی در دنیا بدهد و یا حتی کشمکش در درون یک محفل سیاسی را اینگونه تبیین کند. وقتی دیگران موضوع بحث هستند، همه الحمدالله در دیدن ریشه‌های سیاسی و تاریخی اختلافات و کشمکش‌ها استاد هستند. اما وقتی نوبت به حزب کمونیست ایران میرسد آخرین چیزی که به ذهن رفیق ما میاید اینست که شاید این اختلافات ناشی از نگرشهای مختلف به جامعه و سیاست و حاصل اهداف سیاسی و اجتماعی متفاوت باشد. این نوع تبیین‌ها همه را، از جمله خود نویسنده آنها را، تنزل میدهد. حتی اگر اختلاف این چنین میان خیر و شری بود که به ترتیب در کالبد رفیق مهتدی و من حلول کرده‌اند، هنوز رفیق مهتدی باید این را توضیح بدهد که چرا اختلاف من و ایشان کل حزب را به یک قطب بندی میکشاند، چرا صدها آدم، با روشها و منشها و انگیزه‌های متنوع، له یا علیه نظرات ما موضع میگیرند و مستقلا در مقابل هم می‌ایستند. لذا فهمیدن این نباید قاعدتا سخت باشد که نظراتی که ما ابراز کرده‌ایم دارد افق‌ها و تمایلات سیاسی و اجتماعی‌ای مستقل از ما و نیات فردی ما را نمایندگی میکند و اگر کسی میخواهد این اختلافات را توضیح بدهد باید مستقل از اشخاص و نیات و انگیزه‌های آنها و بر مبنای تقابل دیدگاههای اجتماعی و افقهایی که به ما دو نفر منحصر نیست به این موضوع برخورد کند. شخصا لااقل فکر میکردم سر تکان دادن رفیق مهتدی در بحث شوروی نشان اینست که صحت این متد را فهمیده است. ظاهرا چنین نبوده.

این مشاجره مشخص در حزب کمونیست ناشی از اختلافی است میان دو حرکت اجتماعی، دو جنبش، که در حزب کمونیست ایران هم نمایندگی میشوند. طرف مقابل من عبدالله مهتدی نیست بلکه ناسیونالیسم کرد و آن گرایش شبه کمونیستی‌ای است که بشدت از این ناسیونالیسم متأثر است. طرف مقابل رفیق مهتدی هم منصور حکمت نیست، بلکه نوع مشخصی از کمونیسم است که با این ناسیونالیسم سازگاری ندارد.

قبلا در مورد فشارهایی که ناسیونالیسم کرد در حزب را در متن بحران خلیج به نقطه مقابل دفتر سیاسی و نظرات آن سوق داد صحبت کردم. آرمان سیاسی و هدف عملی این گرایش کسب حقوق ملی ملت کرد است. همینجا بگویم که به معنی دقیق کلمه این هنوز لزوما با حق تعیین سرنوشت ملت کرد یکی نیست، چرا که این عبارت دوم، یعنی کسب حق تعیین سرنوشت، اگرچه از نظر حقوقی و کاربست تاریخی‌اش فرقی با اولی ندارد، فرمولبندی حق طلبانه‌تری دارد و جای تفسیرهای دموکراتیک‌تری را باز میگذارد. در ۹۹ درصد جنبشهایی که بر سر حق تعیین سرنوشت ملتها جریان داشته‌اند احزابی در رهبری قرار گرفته‌اند که کوچکترین نقشی برای اعمال اراده خود ملت مربوطه در تعیین شکل حکومت ملی‌ای که قرار است بوجود آید قائل نبوده‌اند. در همین جدل امروز در درون حزب روشن است که چطور رفیق مهتدی احزاب اپوزیسیون ملی کرد را، که جلوگیری از اعمال اراده مستقیم اکثریت عظیم ملت کرد کار هرروزه آنهاست، رهبران جنبش حق تعیین سرنوشت میدانند. در جمهوری‌های بالتیک راست افراطی متمایل به فاشیسم بالاخره حق تشکیل حکومت خودی را برای ملل این کشورها بدست آورد و به معنی حقوقی رایج و استاندارد کلمه حق تعیین سرنوشت را متحقق کرد. هدف ملی‌گرایی کرد هم تحقق حکومت کرد است. ممکن است این جریان در حزب کمونیست تبیین دموکراتیک‌تری از مساله داشته باشد. اما به‌رحال آرمان سیاسی این جریان در همین محدوده حق تعیین سرنوشت، حال با تفسیر راست یا چپ از آن، قرار دارد. آنچه مسلم است اینست که نابودی سرمایه‌داری، لغو

کار مزدی، امحاء طبقات و دولت، برابری اقتصادی و سیاسی انسانها و جامعه بی تبعیض معطوف به برآورده کردن نیازهای بشری و در یک کلمه کمونیسم قطب‌نمای سیاسی و اجتماعی این جریان نیست.

ناسیونالیسم کرد از سر مصلحت‌های سیاسی و بدلیل موازنه ایدئولوژیکی حاکم بر مبارزات رادیکال و غیر قانونی دهه‌های قبل، خود را در یک حزب کمونیستی یافته است. همین شرایط سیاسی و ایدئولوژیکی قطبهای عظیم بورژوازی و تلاشهای ملی ملت‌های چند صد میلیونی در چین و شوروی را به پذیرش قالب مارکسیسم سوق داد و قطبهای قدرتمند سوسیالیسم بورژوازی را بوجود آورد. در اروپا همین هژمونی فکری و معنوی مارکسیسم بر هر اعتراض ضد نظم موجود، نسل‌هایی از روشنفکران و تحصیل‌کردگان طبقات دارا را زیر چتر فرمال مارکسیسم کشید و صفبندی‌های شبه مارکسیستی متنوعی را شکل داد.

در طول چند سال اخیر، هژمونی عمومی کمونیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم بر فضای اعتراضی در جامعه سرمایه‌داری فرو ریخته است. به یک معنی جنبش‌های غیر سوسیالیستی امکان یافته‌اند تا خود را از این "ایسم" تحمیلی، که سابقه نفوذ فراطبقاتی آن به انقلاب کارگری ۱۹۱۷ برمیگردد، خلاص کنند. مارکسیسم و حزبیت کمونیستی و رهبری مارکسیستی در حزب کمونیست ایران نیز مطلوبیت خود را برای گرایش ناسیونالیستی از دست میدهد. تقابل امروز ناسیونالیسم کرد با رهبری مارکسیستی و مارکسیست‌های شناخته شده حزب کمونیست بر متن روند عمومی جدایی این جریان از قالب‌های تحمیلی سوسیالیستی در چند سال اخیر صورت میگیرد.

تا قبل از بحران خلیج، این واگرایی سیاسی خود را اساسا در شکل بیتفاوتی سیاسی و بهانه‌گیری تشکیلاتی نشان میدهد. اما بحران خلیج که خواه ناخواه مساله کرد را به جلوی صحنه سیاسی سوق میداد یک نقطه عطف تعیین‌کننده برای این جریان است. همگام با کل ناسیونالیسم کرد در عراق، این گرایش در حزب کمونیست به اینکه شاید در تقابل غرب با عراق چیزی هم به کردها بدهند امیدوار میشود. بعد از مدتها برای گرایش ناسیونالیستی در حزب، شرکت در امر ملی کرد بدون آوانس دادن به سوسیالیسم و ایده مبارزه طبقاتی، و به همین اعتبار مستقل از حزب کمونیست، امکانپذیر بنظر میرسد. حزب کمونیست و پافشاری اش بر مقولاتی چون انترناسیونالیسم، مقاومت در برابر نظم ارتجاعی و امپریالیستی نوین پس از جنگ سرد، مرزبندی با ناسیونالیسم و افشای راه حل‌های از بالا و بورژوازی برای مساله کرد و نظیر اینها برای گرایش ملی کرد در حزب به موانع و قیود دست و پاگیری تبدیل میشود. بنظرشان میرسد که بدون حزب و در کنار کل احزاب ملی کرد فضای وسیعتری برای دخالتگری در تحولات آتی جامعه کردستان فراهم شده است. ناسیونالیسم کرد در حزب پلاتفرم مبارزاتی مستقلی پیدا میکند و خط رسمی، دفتر سیاسی، و کلا پافشاری مارکسیستی حزب را مزاحم خود میبیند. اصول و تحلیلهایی که در شرایط دیگر شاید با هلهله تأییدآمیز این جریان مواجه میشد و مایه فخر این جریان در صحنه سیاسی کردستان بود، اکنون دیگر "افاضات تئوریک"، "ذهنیگرایی روشنفکری" و امثالهم تلقی میشود که مانع اتخاذ "سیاست فعال" در منطقه است. مقولات سیاسی معنی و بار مثبت و منفی تا کنونی خود را از دست میدهند. امپریالیسم و دخالتگری امپریالیستی و ائتلاف نیروهای محلی با آن بار خنثی پیدا میکند و قابل اغماض میشود. انترناسیونالیسم، استقلال طبقاتی، مرزبندی با ناسیونالیسم و نظیر اینها لفاظی و برخورد کتابی نام میگیرد. الگوی اسرائیلی برای تشکیل کردستان مستقل و تبدیل کرد به پایگاه دومی کنار اسرائیل در برابر مبارزه ملت فلسطین وجدان سیاسی کسی را آزار نمیدهد. با یک چرخش زبان تمام اعراب در انگلستان را مشابه "وحید گرجی" و جاسوس عراق مینامند و به سیاست راسیستی و شبه فاشیستی دولت تاچر در دستگیری آنها صحنه میگذارند. چشمشان را بر لت و پار شدن مردم یک کشور و داغان شدن تمام وسائل امرار معاشش میبندند و در متن هجوم خانمان برانداز موتلفین به این مردم نگاهشان را به صندلی احتمالی کردها در کنفرانس خاورمیانه میدوزند. ریاکارانه هرکس را که همراه ملی‌گرایی کرد جلوی سفارت آمریکا حضور بهم نمیرساند و یا از مشقات اعراب و فلسطینی‌ها حرف میزند، هرکس را که حاضر نمیشود در این ماجرا به ارابه جنگ طلبی آمریکا بپرد و صدایش را به صدای رسانه‌های

غربی اضافه کند، طرفدار عراق مینامند. این چهره گرایش ناسیونالیستی کرد در حزب در متن بحران خاورمیانه بود. این بحران و افقی که برای حل امپریالیستی مساله کرد گشوده شد، جریانی را که پیش از این بدلیل روندهای بنیادی تری از اعلام وفاداری فرمال به کمونیسم دست کشیده بود، از لاک خود بیرون آورد و در برابر حزب کمونیست و خط رسمی آن و نماینده و سخنگوی این خط رسمی، یعنی دفتر سیاسی حزب، قرار داد. این آن پایه اجتماعی ای است که مستقل از نیات و موازنه فکری خود رفیق مهتدی، نظرات او را جذاب و صحیح مییابد.

اجازه بدهید فهرست وار رئوس اختلاف با این گرایش را در قبال بحران خلیج بیان کنم. خواننده خود متوجه این خواهد شد که چگونه نظرات رفیق مهتدی در متن همین نگرش جا میگیرد.

۱- اساسا عاجز از درک علل تاریخی و جهانی این رویداد است. مساله سقوط بلوک شرق، تلاشهای بورژوازی غرب برای شکل دادن به یک نظم نوین جهانی و تکاپوی آمریکا برای ابقاء موقعیت خود از طریق اعمال قدرت نظامی در صحنه جهانی مسائل مورد توجه این جریان نیست. در بدو کار، بر مبنای تفکری محلی و محدود اساسا معتقد است "جنگ نمیشود". به این دلیل ساده که نیاز مبرم آمریکا به چنین جنگی را درک نمیکند. بعلاوه تصور آشوب و تغییر و تحول ناشی از جنگ بیش از حد هراسانش میکند و چه بسا "روحیه تشکیلات" را خراب میکند.

۲- نسبت به عواقب جهانی جنگ در تقویت ارتجاع بین المللی بیتفاوت است. اینکه برای مثال این جنگ میهن پرستی و قوم پرستی آمریکایی و اروپایی را تقویت میکند، یا مقدمه ای برای سرکوب جنبشهای حق طلبانه در اقصی نقاط دنیا خواهد بود، "سندروم ویتنام" را پایان میدهد و پای تفنگدار دریایی آمریکایی را بار دیگر به دورافتاده ترین کشورهای دنیا باز میکند، مساله این جریان نیست. سوال اساسی این جریان اینست که این رویدادها بر کردستان و دورنمای تشکیلات داری در کردستان چه تاثیر میگذارد.

۳- نسبت به عواقب انسانی این جنگ بیتفاوت است. اگر دامن جنگ به کردستان نگیرد، دیگر چه باک که کمی پائین تر اعراب قتل عام و خانه خراب شوند.

۴- به همین ترتیب تعرض ایدئولوژیکی رسانه های دست راستی به افکار عمومی در خود غرب مساله ای برای این جریان نیست. اینکه هویت اروپایی دارد چه معنایی پیدا میکند، اینکه کشتار مردم غیر اروپایی "تلفات" محسوب نمیشود، اینکه تکنولوژی جنگی مدرن تقدیس میشود و آدمکشان حرفه ای قهرمان ملی میشوند و دکترای افتخاری میگیرند، اینکه مخالف جنگ و مدافع انسانیت باید سرش را پائین بیاندازد تا مسخره اش نکنند، اینکه دولتها و ارتشها رسما به سانسور مطبوعات و رسانه ها دست میزنند و غیره، مشغله این جریان نیست.

۵- با این بیتفاوتی سیاسی و انسانی و این نگرش محلی، از درک نقطه عزیمت کمونیستی و انسانی موضع رسمی حزب کمونیست مبنی بر شرکت در مبارزه برای جلوگیری از جنگ، حفظ فاصله از فضای جنگ طلب حاکم و اجتناب از هر نوع تائید توجیهات جنگی به بهانه خصلت ارتجاعی و استبدادی رژیم عراق و مساله اشغال کویت و غیره عاجز است.

۶- از مقطعی که دخالت آمریکا دیگر محتوم بنظر میرسد، فیل اینها یاد هندوستان میکند. دورنگری شان در محدوده ملی گل میکند و پیشاپیش به فکر نعمات این جنگ برای کردها و استقلال کردستان میافتند. ناگهان جنبه های مثبت امپریالیسم کشف میشود. بجای مبارزه با نظم نوین ارتجاعی به صرافت سهم خواستن در آن میافتند. به بهانه موقعیت تحت ستم و خواسته های برحق ملت کرد، نسبت به معامله گری سران

ملی‌گرایی کرد با دول سرکوبگر غربی و عاملین یکی از خونبارترین فجایع تاریخ قرن بیستم راه اغماض و توجیه را در پیش می‌گیرند و حتی پیشاپیش به استقبال سهم شدن در ماحصل کلاه چرخانی سیاسی اینها در غرب می‌روند. احترام و خضوع و خشوع اینها در قبال اپوزیسیون ملی در کردستان عراق کمتر نمیشود که هیچ، افزایش هم پیدا میکند.

۷- در طول جنگ نسبت به ضایعات و تلفات مردم عرب بیتفاوت و ساکت‌اند. یک صدم رقت قلب و دلسوزی‌ای را که بعدها بدرست در جریان آوارگی و بیخانمانی مردم کردستان از خود بروز میدهند، در جریان بمبارانهای مردم بیدفاع و سپس کشتار عامدانه سربازان روحیه باخته و آماده به تسلیم عراق در بیابانهای کویت از طرف اینها شاهد نیستیم.

۸- در توهمات اپوزیسیون ملی کرد نسبت به مواعید غرب و آمریکا و سهم‌بری از پیروزی غرب سهمیند. برای کسب حقوق ملی کرد همراه این اپوزیسیون چشم به بالا، با قطعنامه‌ها و مصوبات و کنفرانس‌هایش، میدوزند. تاکتیک مبارزاتی این اپوزیسیون را تأیید میکنند و بویژه از پیشروی مسلحانه آنها ذوق زده میشوند. تصویری از درجه آمادگی و عدم آمادگی کارگر و زحمتکش عراقی برای قیام و حفظ دستاوردهای یک قیام ندارند. از حکومت متشکل از اپوزیسیون ملی استقبال میکنند. حمایت و مناسبات دوستانه خود را به کل جبهه کردستان و احزاب متشکله آن گسترش میدهند. توجیحات این جریان در مورد علل شکست تاکتیک قیام و تعرض نظامی را می‌پذیرند. در فرمول خیانت آمریکا، که معنایی جز انتظار همکاری از جانب آمریکا به شکل تداوم دخالتگری نظامی و تحریم اقتصادی ندارد، شریکند. نقش اپوزیسیون ملی در سرکوب و تضعیف جنبش از پائین مردم و نیز آوارگی میلیونی بعدی را تخفیف میدهند.

۹- از طرح منطقه امن رسماً یا تلویحاً خوشنودند. بار استعماری و شبه اسرائیلی این پروسه را نمی‌بینند و یا اگر می‌بینند می‌پذیرند. در هر حال به هیچ عنوان این طرح را محکوم نمی‌کنند.

۱۰- برای بیرون بردن مقوله ناسیونالیسم از زیر تیغ انتقاد، نه فقط ناسیونالیسم کرد، بلکه ناسیونالیسم عرب را هم از تصویر خارج میکنند. به این شیوه بر شکاف کرد و عرب، که به همت ناسیونالیسم دو طرف و با تلاشهای آگاهانه غرب عمیق‌تر میشود چشم می‌بندند. کل مساله را بصورت مقابله کردها با یک رژیم دیکتاتوری معین توضیح میدهند. ناسیونالیسم عرب، همانطور که ناسیونالیسم کرد، از بار مسئولیت این فجایع معاف میشود.

۱۱- با سکوت در قبال تضاد ناسیونالیسم کرد و احزاب ملی اپوزیسیون با منافع توده‌ها بطور کلی و با جنبش چپ و کارگری بطور اخص، کل تحرک توده‌ای در کردستان را بی‌ای احزاب ملی کرد مینویسند و این جریان را با نسبت دادن آنها به اعتراضات حق طلبانه مردمی تطهیر میکنند.

اینها هم رئوس کلی اختلافات من با جریان ناسیونالیستی در حزب بر سر تحولات خلیج و کردستان عراق است. اتخاذ سیاست پیشنهادی اینها جز انزوای حزب کمونیست ایران از جنبش چپ و کارگری عراق که به سرعت به تضاد منافع خود با این جریان پی می‌برد نتیجه‌ای نمیتوانست داشته باشد.

به اعتقاد من اگر رفیق مهتدی این محذور را نداشت که نظرات خود را برای دور زدن موضع دفتر سیاسی در شکل دو پهلو و تعدیل شده ارائه بدهد، خطوط کلی فوق را با صراحت بیشتری منعکس میکرد. این یک ادعای صرف نیست، بلکه مبتنی بر اظهارات رفیق مهتدی در جلسه توضیح قطعنامه‌اش به دفتر سیاسی و همین‌طور بیانات مدافعانش در جلسه‌ای از کادرهای کومه‌له است. "تخطئه انقلاب"، از بحث لجن مال شدن قیام توده‌ها تا "محل تولدم را میداند"، چیزی بیشتر از یادداشتهای رفیق از سخنان کسان دیگری در این

جلسه، که خود او در آن ساکت است، نیست.

سیاست و شخصیت ها

عبدالله مهتدی در پلمیک با دفتر سیاسی تصمیم گرفت رسماً به این گرایش ملحق شود، نمایندگی آن را بعهده بگیرد و در مقابل دفتر سیاسی پرچم آن را بردارد. اما چرا؟ بنظر من این اجتناب ناپذیر نبود و ربطی هم به محل تولد عبدالله مهتدی ندارد. رفقای بسیاری، اکثریت عظیمی از رفقای متولد کردستان، و همینطور چپ کردستان عراق بعد از نوساناتی، از این راه اجتناب کردند. علت این انتخاب عبدالله مهتدی دیگر به کاراکتر سیاسی و موقعیت شخصی خود او بر میگردد.

رفیق مهتدی در نوشته‌اش به خود اجازه داده است تصویری از شخصیت من و انگیزه‌ها و نیاتم بدهد. اکنون که به این ترتیب این بحث مجاز شده من هم میخواهم تفسیر خود را از حرکت فردی دو رفیق، عبدالله مهتدی و ابراهیم علیزاده، در کل تقابل‌های این دوره مطرح کنم. میان ایندو تفاوت‌های زیادی هست. در دور قبلی مباحثات علیه افق ناسیونالیستی در کومه‌له این دو رفیق در دو سوی مشاجره قرار گرفتند (هرچند رفیق مهتدی بعد از نوسانات زیاد و بالاخره با تردید کنار ما قرار گرفت). در مباحثات اخیر هر دو در کنار هم مقابل ما قرار گرفته‌اند. فاکتورهایی که جهت حرکت این دو رفیق را تعیین میکند یکی نیست.

در مورد رفیق علیزاده پیچیدگی زیادی وجود ندارد. رفیق علیزاده آگاهانه ناسیونالیست نیست. او یک پراگماتیست است. تئوری، اصول نظری مارکسیسم، تحلیل سیاسی و کلا افق و نظریه برای او تا آنجا معتبر است که به پراتیک سیاسی‌ای که او با داده‌های از پیشی خود و بر مبنای امر اجتماعی خود وظیفه خویش قرار داده است کمک کند. اما تبیین او از پراتیک انقلابی محدود و کمابیش غریزی است. خود مختاری یا امر کرد جای زیادی در ذهنیت رفیق علیزاده ندارد. مساله او مساله کارگر و زحمتکش است و برداشت من اینست که شخصاً پیوند عمیق عاطفی و اجتماعی با این اقشار حس میکند. در عرصه مبارزه برای او یک حقیقت پابرجا و تخطی ناپذیر وجود دارد و آن سازمانی است که برای دخالت سیاسی بدست آورده است. کومه‌له، نفوذ آن، رشد آن، بقاء آن، فائق آمدن بر مشکلات آن، اینها نقطه عزیمت رفیق علیزاده در کار سیاسی است. کسی که تئوری و تحلیلی به رفیق علیزاده پیشنهاد میکند باید به او نشان بدهد که چگونه کومه‌له در این میان نفع میکند. چنین شاخصی نمیتواند به فاکتورهای کوتاه مدت و فوری چشم ندوزد. اگر چیزی بنظر برسد که دارد کومه‌له و ثبات و وجهه آن را به هم میریزد، بنا به تعریف از نظر رفیق علیزاده مردود است. اگر تصور کند تزی به نفع کومه‌له است و برای مثال به رفع فلان گیر، توجیه فلان ضعف، جلب نیرو، حفظ چهره و غیره کمک میکند، آنوقت رفیق علیزاده به مدافع آن تزی، هرچند انتقادی و نو و غیر کلاسیک، بدل میشود.

رفیق علیزاده در مقطع ختم جنگ ایران و عراق قطعنامه پلنوم کمیته مرکزی حزب را، اساساً به این دلیل که به زعم او علیه تداوم رابطه با عراق بود (حال آنکه در واقع موضع پلنوم اجتناب از وابستگی بیشتر به امکانات عراق در شرایط پس از صلح بود)، ذهنی و نادرست ارزیابی کرد و با همین تصور از ما فاصله گرفت. از نظر او چنین گرایشی در آن مقطع نافی ادامه کاری کومه‌له بود. در مرحله بعد او طرح مباحثات کمونیسم کارگری را، به کمک مشاورینی محدود نگرتر، برای کومه‌له زیانبار ارزیابی کرد. از نظر او این مباحثات در متن منگنه بعد از صلح ایران و عراق روحیه تشکیلات و رضایت آن از خود را تخریب میکرد. فرمول "بحث را قبول دارم اما ارزیابی از کومه‌له را قبول ندارم" از همینجا مایه میگرفت. اگر رفیق علیزاده افق دراز مدت تری داشت، اگر از بینش تئوریک تری برخوردار بود و یا حتی اگر قدری صبر داشت تا تاثیر همین مباحثات "روحیه شکن" را در احیای چپ انقلابی در کردستان عراق و توجه جدی‌تر کارگر ایرانی به حزب کمونیست ببیند، در موضع مقابل ما قرار نمیگرفت. همسویی رفیق علیزاده با طیف ناسیونالیست در دور

اول مباحثات ناشی از این بود که در برابر بحثهای نو و انتقادی ما، طیف کادرهای سنتی کومه له و باورهای سنتی تشکیلات را نقطه اتکاء بهتری برای حفظ کومه له در یک مقطع خطیر میدید. به همین ترتیب در قبال بحران خلیج ابتدا، وقتی هنوز ادامه کاری اردوگاهی کومه له را در گرو حسن همجواری با دولت عراق میبیند، اعلام میکند که "بدون هیچگونه محاسبه مصلحت‌ها" با نظر دفتر سیاسی و خط رسمی حزب موافق است و سپس در مرحله بعدی، هنگامی که اپوزیسیون ملی کرد در محل دست بالا پیدا میکند و نشان میدهد که میتواند بر بقاء و ادامه کاری کومه له تاثیر بگذارد، به منتقد خط رسمی تبدیل میشود. در یک کلام امر حقیقی برای رفیق علیزاده "کومه له" است. تبیین محدود، غیر اجتماعی و غیرطبقاتی از کومه له، بی‌اعتنایی جدی به تئوری و مارکسیسم و دینامیسم‌های وسیع‌تر تاریخی و باور کامل به حقانیت ارزیابی‌گریزی و بعضا اخلاقی خویش از مسائل، زمینه و علت همسویی رفیق علیزاده با خط ناسیونالیستی در سالهای اخیر بوده است. او فی‌نفسه و بر مبنای باورهای ایدئولوژیکی و منافع و اهداف آگاهانه سیاسی خود ناسیونالیست نیست. اما در شرایط و در جنبشی که ناسیونالیسم مهر خود را بر غرایز و اخلاقیات انقلابی و انقلابیگری خودبخودی و سنتی کوبیده است، ابراهیم علیزاده قادر به ترسیم مرز فکر شده و عمیقی با ناسیونالیسم کرد نیست. به اعتقاد من در این دور اخیر، و بخصوص در قبال پلمیک اخیر، رفیق علیزاده سمپاتی خاصی با محتوای نظرات رفیق مهتدی ندارد. اگر در این اردو قرار میگیرد بخاطر اینست که نظرات رفیق مهتدی جمع‌بندی نظرات جناح راست و ناسیونالیست در حزب است و رفیق علیزاده پس از دور اول مباحثات درون حزبی امید خود را برای حفظ و ادامه کاری فعالیت کومه له به شکل مورد نظر خود، به این طیف از کادرها گره زده است. اگر سابقا این رفیق علیزاده بود که موضع عملی و جهت‌گیری سیاسی این طیف از کادرها را تعیین میکرد و چه بسا آنها را به سازش با چپ سوق میداد، امروز دیگر تمایلات سیاسی این طیف از کادرهاست که تبیین سیاسی رفیق علیزاده را تعیین میکنند و او را به راست میکشاند. این نتیجه پراگماتیسمی است که، از سر ناباوری به حقانیت نگرش چپ، پراتیکش را باید روی دوش راست بنا کند.

چرخش رفیق مهتدی بسوی ناسیونالیسم کرد دلایل کاملا متفاوتی دارد. رفیق مهتدی در شرایط "متعارف"، یعنی اگر موضوع مهمی مطرح نباشد، به تئوری، به تاریخ و به روندهای اجتماعی بی‌اعتنا نیست. عبدالله مهتدی کمونیست است، اما این آن کمونیسم سنتی و بقول خودش "کلاسیکی" است که تماما بر آموزشهای دست دوم تجربه‌های چین و شوروی بنا شده است. کمونیسمی که به ایدئولوژی و چهارچوب سیاسی مبارزه برای طیفی از اهداف غیر کارگری و غیر سوسیالیستی، از دموکراسی بورژوازی تا تعیین حق سرنوشت، تبدیل شده و موضوع مستقیم انتقادی بوده است که ما تحت عنوان کمونیسم کارگری مطرح کرده‌ایم. در این کمونیسم مارکسیسم یک زبان عاریه است. مقولات مارکسیستی سمبلهایی برای سخن گفتن از منافع و اهداف زمینی‌تر غیرکارگری هستند. کارگر و سوسیالیسم مقولاتی تجریدی‌اند، اما ملت، پارلمان، سازمان، حکومت، نیرو، اسلحه، دیپلوماسی و نظیر اینها خشتهایی واقعی‌اند که عالم سیاست را میسازند. بعلاوه، خود امر ملی کرد در ذهن رفیق مهتدی یک مساله زنده است که باید پاسخ بگیرد. منظور من مساله ملت‌ها بطور کلی نیست. مساله ملی فلسطین، تامیل، باسک و یا ملت‌های بالتیک این جایگاه را در ذهن رفیق مهتدی ندارد و او آماده است تا درباره این مسائل مانند یک ناظر ابژکتیو سخن بگوید. اما مساله کرد مساله خود اوست و در این زمینه او خود بعنوان یکی از آحاد یک ملت تحت ستم ظاهر میشود. به این اعتبار ناسیونالیسم کرد بر نگرش رفیق مهتدی نفوذ بیشتری در مقایسه با رفیق علیزاده دارد. کمونیسم رفیق مهتدی عمیقا به ناسیونالیسم آغشته است.

در این تردید ندارم که برخلاف ابراهیم علیزاده، عبدالله مهتدی به محتوای بحث کمونیسم کارگری توجه کرده و در دوره‌ای، با هر درکی، به آن متمایل شده است. این نیز قابل مشاهده بوده است که در طول یک دوره چند ساله پس از تشکیل حزب، تحت تاثیر عوامل مختلف، کمونیسم عبدالله مهتدی به درجه‌ای تعمیق شده و به یک تبیین مارکسیستی‌تر نزدیک شده بود. اما بحران خلیج و تحولات کردستان متأسفانه به یک چرخش سیاسی و احتمالا فکری اساسی برای او منجر شده است. علت این مساله را باید موقعیت متناقض فکری

رفیق مهتدی و تناقض درونی کارآکتر سیاسی‌ای که از خود در ذهن خویش دارد جستجو کرد.

عبدالله مهتدی کمونیستی است که آرزوی ایفای نقشی تاریخی در حیات ملت کرد را در سر دارد. کدامیک از این دو، "مبارز کمونیست" یا "رهبر ملی کرد"، کارآکتر سیاسی واقعی او را میسازد؟ واقعیت اینست که خود او هنوز انتخابش را نکرده است. این تناقضی است که با خود حمل میکند. شاید در کمونیسم سنتی بلوک‌ها این تناقض چندان برجسته نباشد. استالین، مائو، خوجه، حبش، جلال طالبانی در دوره‌ای، و یا حتی سیهانوک نمونه‌هایی از کسانی هستند که خود را سوسیالیست نامیده‌اند و در عمل به رهبران جنبشهای ملی و ملت ساز تبدیل شده‌اند. اما هر مطالعه دقیق‌تر این موارد نشان میدهد که عنصر سوسیالیستی در این شخصیت‌ها تزئینی و عنصر ملی واقعی و مادی بوده است. اما حتی همین درجه از همزیستی این دو افق عملی در دوران ما، که جنبش کارگری خود را بیش از پیش در مقابل ملی‌گرایی مییابد، و همینطور در حزب کمونیست ایران بدنبال بحث کمونیسم کارگری، بینهایت دشوار شده است. در طول این سالها رفیق مهتدی از حل این تناقض ناتوان مانده است. خود را کمونیست و مدافع کمونیسم کارگری نامیده اما محتاطانه از هر اظهار نظر و ابراز وجود سیاسی در درون حزب و بیرون آن که مایه دل‌کندن و قطع امید نیروها و شخصیت‌های ملی کرد از او باشد اجتناب کرده است. تعقیب دو آینده سیاسی متناقض بدون آنکه لااقل یکی تابع دیگری شود غیر ممکن است. رفیق مهتدی نیز برای دوره‌ای چند ساله اصل را بر کمونیسم خود قرار میدهد و دنبال کردن افق رهبری ملی را به وقت آزاد خود و مناسبات غیر رسمی خود با محافل کرد حواله میکند. اما این رویای فرعی بهرحال مهر خود را با التقاطی کردن و نیمبند کردن هویت کمونیستی به زندگی و کار سیاسی او میزند. قلم رفیق مهتدی، تا آنجا که چرخیده است، زیاد از موضوع کردستان فراتر نرفته است. یک کلمه راجع به مارکسیسم، کمونیسم، شورا، سندیکا، شوروی، رویزیونیسم، انترناسیونالیسم، دستمزد، روزکار، اعتصاب، قانون کار و نظیر اینها در نوشته‌های رفیق پیدا نمیکنیم. رفیق مهتدی اگر کمونیست است و اگر به مثابه کمونیست ظاهر میشود صرفاً یک کمونیست مدعی رهبری ملی در کردستان است. در هیچ مقطعی آب پاکی بر دست ناسیونالیسم کرد در درون و بیرون حزب کمونیست نمی‌ریزد و حتی تصویر خود را بعنوان ناجی روز آخر این گرایش و کسی که بالاخره روزی در برابر خط منصور حکمت خواهد ایستاد در حزب و بیرون حزب محفوظ نگاه میدارد.

برخلاف ابراهیم علیزاده، برای عبدالله مهتدی عدم توافق با "ارزیابی از کومه‌له" دلیل کافی برای چرخش سیاسی و مقابل قرار گرفتن با مباحثاتی که از لحاظ نظری به انطباق آنها با مارکسیسم واقف است نیست. اتفاقی عظیم‌تر باید رخ دهد و منافی وسیع‌تر باید مطرح شود تا عبدالله مهتدی "رهبر ملی" بتواند عبدالله مهتدی "مبارز کمونیست" را کنار بزند و میداندار بشود. این اتفاق عظیم‌تر در بحران خلیج و با رویدادهای کردستان عراق رخ میدهد.

شروع بحران خلیج این وجه کارآکتر سیاسی رفیق مهتدی را بیدار میکند. برخلاف تصویری که در نوشته آخرش بعنوان یک پوپولیست بد و احساساتی از خود میدهد، او آدمی با محاسبه‌گری سیاسی است. از ابتدا مساله بحران خلیج را بعنوان مقدمه‌ای بر تحولات سیاسی در کردستان درک میکند. لحظه موعود برای ایفای نقشی که سالها انتظارش را کشیده است دارد فرا میرسد. فرصت را نباید از دست داد. ناگهان بیاد مولفه‌هایی میافتد که حزب باید "برای آنها در آینده جا باز کند" و به صرافت "دخالت فعال" در مساله کردستان می‌افتد. هرکس دو نوشته رفیق مهتدی در کارگر امروز را بخواند متوجه یک عدم توازن اساسی در شیوه برخورد به مساله عرب و مساله کرد میشود. مقاله اول، "پیامدهای منطقه‌ای جنگ در خاورمیانه" که در اوج کشتارهای موتلفین در عراق نوشته شده مطلقاً در مورد مصائب مردم عرب ساکت است. یک کلمه در محکوم کردن این کشتار، در تصویر کردن ابعاد آن و یا حتی در مقابله با تبلیغات غرب در مورد جنگ در این نوشته وجود ندارد. مقاله دوم، برعکس، میکوشد تصویر هرچه زنده‌تری از مشقات مردم کردستان و فاجعه آوارگی کرد ترسیم کند. اما از این مهم‌تر اینست که در همان مقاله اول رفیق مهتدی یک مشغله مهم خودش را به

نمایش میگذارد. در بند آخر این نوشته، رفیق مهتدی در یک پاراگراف پر پیچ و تاب خواننده را متوجه نقشی میکند که آمریکا میتواند در حل مساله کرد، و بویژه طرح آن در کنفرانس خاورمیانه، ایفا کند. از همان مقاله کاملاً مشهود است رفیق مهتدی رهبر ملی در شروع بحران خلیج سکان را فی‌الحال بدست گرفته و هویت کمونیستی، درد کمونیستی، متد تحلیل کمونیستی و فراخوان کمونیستی را فی‌الحال بایگانی کرده و در مورد کردستان عیناً با مقولات دیگر رهبران ملی کرد سخن میگوید و مشغله‌ها و توهّمات و توقعات همانها را به نمایش میگذارد.

رویای قدیمی تبدیل شدن به رهبر ملی، در یک تلاقی سیاسی و اجتماعی مهم عبدالله مهتدی را عملاً در صف ملی‌گرایی کرد قرار میدهد. بنظر من رفیق مهتدی هنوز به زعم خود در چهارچوب کمونیسم قرار داشته است. اما اشکال کار روایت رفیق مهتدی از کمونیسم است. این روایت را در این نوشته اخیر دیدیم. کمونیسمی که برای تبدیل شدن به رهبر توده‌ها به رنگ آنها در میاید، برای رهبری ملت ملی‌گرا میشود، برای حفظ خود سازش طبقاتی را تبلیغ میکند، قدرت آتش احزاب و نه نیروی طبقات را نیروی محرکه در صحنه سیاسی میداند، برای قدرت از بالا تلاش میکند، در ازاء "دوستی" و "جواز فعالیت"، نیروی کارگر را بعنوان "بخش رادیکال" به جنبش ملی تقدیم میکند و کارگر را به سازش با بورژوازی خودی فرا میخواند. این کمونیسم به اندازه کل تجربه رویزیونیسم "کلاسیک" است. رفیق مهتدی با گامی که در صحنه سیاسی به عقب برمیدارد ناگزیر است در عرصه نظری نیز به همین کمونیسم "کلاسیک" و تبیینهای مرده و ورشکسته آن عقب بنشیند. دفاعیه رفیق مهتدی از جهت‌گیری سیاسی‌اش بناگزیر نه به مارکسیسم و کمونیسم کارگری، بلکه به پیش پا افتاده‌ترین و مردودترین روایت‌های پوپولیستی متوسل میشود.

بنظر من رفیق مهتدی انتظار برخورد انتقادی شدید ما را به این چرخش سیاسی خود نداشت، چرا که مباحثات ما در مورد کمونیسم کارگری را حتی از نظر خود ما جدی فرض نمی‌کرد. برای او اینها سخنان زیبای مارکسیستی برای روزهای صلح‌آمیز و تزئین ظاهر عقیدتی حزب بوده‌اند و تصور می‌کرده است که برای ما هم چنین است. اما اگر کسی فقط خط رسمی این حزب را دنبال کرده باشد باید انتظار داشته باشد که موضع رنجبرانی درقبال جنبش مردم کردستان عراق برای این حزب قابل هضم نباشد و بالاخره کسی چیزی در انتقاد بگوید. در غیاب عکس‌العمل دفتر سیاسی، رفیق مهتدی میتواندست روزهای انقلاب عراق را در همبستگی با اپوزیسیون ملی سپری کند و سپس به موقع، پس از عادی شدن اوضاع، به صندلی کمونیستی خود در حزب و فراکسیون کمونیسم کارگری رجعت کند. جزوه انتقادی من به قطعنامه‌های رفیق مهتدی، نورافکن را روی ایشان انداخت و امکان این رفت و برگشت بی سر صدا و مقطعی را از ایشان گرفت. رهبر ملی فرصت بازگشت به گوشه فرعی خود را پیدا نکرد و از همان میان راه ناگزیر به پاسخگویی شد. اذعان میکنم که در مقایسه با آنچه در این دوره و زمانه رهبران ملی دارند راجع به مارکسیستها می‌گویند، نوشته رفیق مهتدی در پاسخ من با همه عقب ماندگی و تحریکات غیرسیاسی‌اش هنوز باید متین و موقر تلقی بشود.

مشکل اینجاست که رفیق مهتدی از جمله با همین برخورد نشان داد که تحقق رویای ایفای نقش بعنوان یک رهبر با نفوذ ملی در توان او نیست. اولین شرط قرار گرفتن در راس جنبش توده‌ای بیان صریح منافع طبقاتی و تداعی شدن با نقد اجتماعی طبقه خاصی است. اگر کسی می‌خواست چپ بماند و در جنبش این دوره کردستان عراق رهبر شود اتفاقاً میبایست اختلافات خود را با رهبری سنتی جنبش ملی برجسته کند. باید در برابر سنت ملی‌گرایی نمایندگی انتقاد کارگری و افق مستقل طبقه کارگر رو به عروج کردستان را برعهده میگرفت. باید در جدال با توهّمات و خوشباوریهای ملی‌پا به میدان می‌گذاشت. باید طاقت میداشت چند ماهی خلاف جریان بنظر برسد. باید با رهبری سنتی و راه حل‌های از بالا تداعی نمیشد و سر مردم را به کنفرانس خاورمیانه گرم نمی‌کرد. باید اعلام میکرد که رهبری سنتی و بند و بستهای از بالای آنها را قبول ندارد. باید توده مردم و در درجه اول کارگران را از خوشباوری به مواعید آمریکا و احزاب ملی برحذر میکرد. باید شهامت میداشت با هژمونی افق ملی، با شکل مبارزه پیشمرگانه و تاکتیک تصرف مناطق نفت خیز، مقابله کند. باید در مورد قیام برای استقرار حکومت جبهه به مردم هشدار میداد. باید طرح منطقه امن را

افشاء میکرد و خودآگاهی طبقاتی و انترناسیونالیستی کارگر کرد را تقویت میکرد. با پیام همبستگی به رهبران موجود و توضیح مواضع خود به آنها، با شریک شدن در توهمات و ذوق زدگی هایشان و با رفتن به استقبال حکومت آنها کسی رهبر آلترناتیو مردم نمیشود. مارکسیسم و همه اصول آن درست مال همین روزهاست و متاسفانه درست در همین روزها، روزهای تعیین تکلیف طبقات، است که کمونیسم نوع "کلاسیک" رفیق مهتدی دست از این اصول میکشد. همین اپورتونیسم، انزوای عملی این نوع کمونیسم و بیکلاه ماندن سر آن در تقریبا تمام تلاقی های مهم سیاسی را توضیح میدهد.

خلاصه کلام، چرخش عبدالله مهتدی به سمت ناسیونالیسم کرد ناشی از نگرش غیر مارکسیستی و کم عمق او به کمونیسم از یک سو و تناقضات شخصی او در انتخاب کارآکتر سیاسی خویش از سوی دیگر است. اما او با این چرخش تنها به یکی از نمایندگان سیاسی و سخنگویان گرایشی تبدیل شد که، مستقل از او و انتخابهای فکری و سیاسی او، در حزب و از آن مهمتر در صحنه اجتماعی وجود دارد و با جدیت و بلاغت بیشتری نمایندگی میشود. امروز بنظر میرسد که جلب این پایگاه به حمایت از خود دیگر هدف آگاهانه رفیق مهتدی است.